

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّديقَةِ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيائِكَ الَّتِي انْتَجَبْتَهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِنْ ظَلَمِهَا وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ بِدَمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أُمَّةِ الْهُدَى وَ حَلِيلَةَ صَاحِبِ الْوَأءِ وَ الْكَرِيمَةَ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمَّهَا صَلَاةً تُكْرِمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقَرِّبُهَا أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِهَا وَ أُبْلِغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ».

بحث در این فرمایش بود که فرموده بودند که هم مفاد الفاظی که در لسان شارع به کار برده شده است حمل می شود بر معانی عرفیه و هم مصادیق آن. مصادیقی قرار داده می شود که عرف مصداق می داند. گفتیم امر اول تمام است و درست است. چرا؟ برای خاطر این که مخاطب عرف است. لفظی بگیرد، معنایی از آن اراده نکند که عرف از این لفظ آن معنا را متوجه نمی شود خلاف حکمت است و نقض غرض است و خلف است. بنابراین حتماً همان معنایی که عرف می فهمد مراد است. مگر یک قرینه ای اقامه بشود.

و اما مطلب دوم که خب حالا که مفهوم را از عرف گرفتیم مصادیق این مفهوم را هم همان هایی قرار می دهیم که عرف می گوید مصداق است. و اگر کسی حتی عالم است به این که نه، این مصداق نیست. باید اتباع عرف کند. یا می گوید این مصداق هست ولی عرف می گوید نیست. باید اتباع عرف نکند. یا شک، بگویم شک هم مرجعش عرف است. و هر چه عرف گفت مصداق است اتباع کند، هر چه گفت مصداق نیست اتباع نکند. این مسئله دوم را گفتیم که ما دلیلی بر این نداریم. چرا؟ برای خاطر این که شارع حکمش را آورده روی این عنوانی که معلوم است مفادش چیه. حالا مردم دارند اشتباه می کنند ولی من یقین دارم این عنوان، این مصداقش است.

درس فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ ۱۴۰۱/۰۹/۲۲

مثلاً مولا فرموده که «قَدْ الْمُجْتَهِدُ الْعَادِلُ». خب یک نفری هست من یقین دارم این مجتهد عادل است. اما کل ناس به خاطر این که یک چیزی از او دیدند که به نظر آن‌ها می‌گویند این آقا، این عادل نیست یا می‌گویند مجتهد نیست. خب من که یقین دارم این مجتهد است، عادل است و همه دارند خطا می‌کنند. این جا نمی‌توانم «قَدْ الْمُجْتَهِدُ الْعَادِلُ» را تطبیق کنم به این و از این تقلید کنم. به قرینه این که، به این که چون مصداق هم باید از عرف بگیرم. باشه، خب عرف دارد این جا خطا می‌کند، اشتباه می‌کند. شارع هم که حکمش را برده روی نفس عنوانی که فرض این است بر این جا صادق است و اطلاق دارد. برعکس اگر یک نفری را همه دارند می‌گویند این مجتهد عادل است. من یقین دارم این جوری نیست. خب همه می‌گویند این آدم عادل است. خب این جا من نمی‌توانم به «قَدْ الْمُجْتَهِدُ الْعَادِلُ» عمل بکنم، تطبیق کنم به این. چون خودم می‌دانم که این مصداق نیست. پس بنابراین این را نمی‌توانیم بپذیریم الا در جایی که این اشتباه همگانی باشد و همگان غافل هستند. یا از مصداقیت یا از عدم مصداقیت همه غافل هستند. این جاها بله. در این موارد اتباع نظر عرف درست است. و لعلّ از همین باب باشد این دو فتوایی که فقهاء فرمودند. یکی در باب نجاسات، فرمودند به این که اگر لباسی چیزی خونی شد، اصابه دم به او شد و شما این را شستید، رنگ دم باقی است. برهان عقلی می‌گوید خون هم این جا وجود دارد. چون انتقال عَرَضٌ من موضوع الی موضوع آخر محال است. این رنگ از دم بلند شود بنشیند روی لباس. خب وقتی بلند شد، می‌خواهد بنشیند روی لباس، در این فترت عرض بدون جوهر که نمی‌شود که. وجود او فی نفسه عین وجود این لغیره هست. پس بنابراین شما می‌گویید که این جوهر خون، ماده خون، این تمام شده، از بین رفته ولی رنگش آمده نشسته روی لباس، هر جا رنگ خون بود برهان می‌گوید خود خون هم هست. اما هیچ عرفی، همه غافلند، همه می‌گویند لباس را شستیم رنگش مانده. این چون اشتباه عمومی است و شارع تنبیه بر این اشتباه عمومی نکرده، با این که خودش می‌داند این جوری است. این جا می‌گوییم بله، معلوم می‌شود شارع؛ این فرد را ولو فرد واقعی است، عقلی است ولی چون مردم این را فرد نمی‌دانند و معامله خون با او نمی‌کنند و شارع با این که می‌داند ساکت شده، این جا معلوم است که این نظر را قبول کرده. این جا دیگه مرادش نیست. و الا اگر مرادش است همان ادله‌ای که در کلام اقامه شده بر این که بر

درس فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظله

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ ۱۴۰۱/۰۹/۲۲

شارع تکلیف لازم است، همان ادله می گوید بابا این جا همه غفلت دارند دیگه. خب باید آن ها را منبه کنی، تنبیه کنی آن ها را، آگاه کنی آن ها را. همان ادله ی عقلیه این جا می گوید...، اگر نکرد شارع معلوم می شود بله .. دو: در این...، پس مصداق بود ولی مردم مصداقیت آن را غافل بودند. حالا یک جاهایی هم هست که مصداق نیست ولی همه خیال می کنند مصداق است. ولی توجه ندارند این مصداق نیست. مثل موارد کفارات و فدیة و این ها. خب می گوید آقا، اگر کسی در شهر رمضان مثلاً کذا شد باید یک فدیة طعام بدهد. خب مردم می روند چه کار می کنند؟ می روند در عطاری، می گوید آقا، مثلاً یک چارک، ده سیر گندم بکش. او هم می کشد. از آن عطاری هایی هم هست که یک ذره نمی گذارد درست، میزان، و می دهد به مشتری، او هم می آید می دهد به موردش. و حال این که اگر شما بروید این گندم را غربال کنید، الک کنید، خار و خاشاک هایش و فضولات و اضافات را کم بکنی این یک مثقال، دو مثقال، یک گرم از آن کم می شود. و شما یک مد ندادید. ولی همه غافل هستند از این. این غیرفرد را فرد می بینند. این جا هم اگر شارع قبول ندارد این منهج عرفیه را، خب باید تنبیه بفرماید. و حال این که تنبیه فرموده. پس بنابراین این نظر این است که ما در مصادیق، اتباع عرف نمی کنیم. مگر اتباع عرف جایی برای ما اماره بشود، قرینه بشود، اطمینان آور باشد، آن یک حرف آخری است. اما در جایی که این چنین نیست، عرف لایتنع الا در این جور مواردی که غفلت عمومی وجود دارد و در اثر این غفلت عمومی شارع هم فرمایشی فرموده. این عموم هم که داریم این جا می گوئیم معنایش این نیست که «لایشذ عنه أحد». یعنی غالب مردم، حالا ممکن است یک فیلسوف، البته ۹:۱۹ هست این جا دیگه، آن برای آن است که فلسفه خوانده و این مسائل را آگاه است که عرض نمی تواند از موضوعی به موضوع دیگر منتقل بشود خب او می گوید این نیست. او غافل نیست. اما وقتی می بیند توده مردم و غالب مردم غافل هستند، شارع هم هیچ حرفی نمی زند ...

س: شارع نمی آید مورد به مورد بگوید؟؟؟ ۹:۴۲

درس فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ ۱۴۰۱/۰۹/۲۲

ج: این‌ها کلی است دیگه. مورد به مورد که نیست. این کلی است دیگه، بگوید آقا، این جور بفرماید. بفرماید که رنگ دم و رنگ نجاسات را هم اجتناب کنید. مورد به مورد که نیست. رنگ نجاسات را اجتناب بکنید. مورد به مورد نیست.

س: پرسش از اهل؟؟ از اهلش ...

ج: اهلش کیه؟

س: از اهل خبره باید پرسند چیزهایی که نمی‌دانند را. آن‌هایی که اهل خبره این مسائل ...

ج: اگر شما، آمدند از شما...، می‌گویی آقا، برو پی‌کارت، چه می‌گویی شما؟ رنگ خون است دیگه، خون نیست. این استدلال‌های عقلی چیه می‌گویی؟ او مسخره می‌کنند اصلاً، عوام و مردم عادی که چی می‌گویی آقا؟ این جوری است. یعنی اصلاً آن‌ها غفلت‌شان جوری است که کسی که خلاف این اصلاً بگوید او را تخطئه می‌کنند. می‌گوید کجا خون این جا هست؟ این چه حرفیه می‌گویی؟ فلسفه‌بافی می‌کنی. مردم این جوری هستند این جاها. درست؟ یک غفلت این‌چنینی که بر نمی‌تابند کسی غیر از این را بگوید. پس بنابراین این جوری نیست که بگویند آقا، برو از اهل خبره‌اش سؤال بکن، برو از فلاسفه سؤال کن که این رنگ خون چه جوری است و فلان و این‌ها، بر نمی‌تابند این‌ها را. پس ملاکش این است. همان‌طور که بزرگان فقهاء فرمودند ملاک این است که اگر غفلت عمومی وجود داشت بله.

س: ... ۵۰:۱۰

ج: بله؟

س: تشخیص عرف که می‌گوید بانک اهلیت معامله دارد این تشخیص مصداق می‌شود؟؟

ج: این تشخیص مصداق که نیست. این واقعیتی است که ما می‌بینیم عندالعقلاء اهلیت دارد. خب، خود موضوع دارد ساخته می‌شود. چون موضوع ما چیه؟ آن است که عندالعقلاء اهلیت داشته باشد. خب می‌بینیم دارد. چشم‌های مان را باز می‌کنیم می‌بینیم دارد. نه این‌که آن‌ها دارند به ما می‌گویند. ما خودمان داریم می‌بینیم که اهلیت دارد. آن‌ها می‌گویند، عقلاء دارند می‌گویند اهلیت دارد. این هم مصداق نیست.

درس فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ ۱۴۰۱/۰۹/۲۲

«وأمّا ما أفید»، تا کجا خواندیم؟ «وأمّا ما أفید من أن تشخيص» تا این جا رسیدیم.

س: ... ۱۱:۳۴

ج: بله؟ نعم، استدراک. از آن که گفتیم معتبر نیست می خواهیم یک جا را استدراک کنیم. «نعم فی موارد غفلة العرف عموماً بحيث یرون غیر المصدق مصداقاً» غیر مصداق را مصداق می بینند. مثل همین یک مد طعام را که رفته خریده، که واقعاً مصداق نیست. اگر الک بکنی، غربال کنی، فضولاتش را کم بکنی یک مد نمی شود. ولی این را مصداق می بینند. «أو المصدق غیر المصدق» یا جوری است که واقعاً مصداق است، رنگ خون واقعاً خون است ولی مصداق نمی بینند. این «ولا یلتفتون إلی اشتباههم» ملتفت به اشتباه خودشان هم نیستند. «ولم یتصد الشارع بالتنبیه» شارع هم تصدی به تنبیه و آگاه کردن تصدی نفرموده، اقدام نفرموده، «لم یتصد الشارع بالتنبیه وإزالة الغفلة» غفلت مردم را إزالة نفرموده. در این جور موارد «لا یبعد جواز تبعیة الشاک أو العالم بالخلاف لهم» این جا هم شاک هم عالم به خلاف، فیلسوفی که می گوید این جا خون موجود است. ولی می تواند این جا اتباع ناس بکند. چرا؟ می گوید این مردم را خدا هیچی به آن ها نگفته. پس معلوم می شود این مصداق استثناء شده. وقتی استثناء شد خب من هم تکلیف دیگه ندارم. چون خدا استثناء فرموده. «وکأنه لأجل ذلك ...

س: در این موارد دیگه مثلاً عنواناً متفاوت نشده دیگه ...

ج: بله؟

س: آن مواردی که موضوعیت دارد این است که شارع تنبیه نکرده ...

ج: آره، حالا که تنبیه نکرده معلوم می شود چیه؟

س: اطلاق است. یعنی دیگه لفظ و عنوان متفاوت از بیع؟؟ نیست که مثلاً، این را توی بیع ...

ج: نه، فرموده «الدم نجس». این که دم است.

س: یعنی این باطل عرفی است. نه آن واقعی مثلاً، آن جوری دیگه نیست. چون شارع تنبیه نکرده ما اطلاق

می گیریم دیگه، تفاوتی بین ...

درس فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ ۱۴۰۱/۰۹/۲۲

ج: اطلاق که نمی‌گیریم. بلکه تقیید داریم می‌کنیم. در این جور که فرد است و می‌گوییم شامل نمی‌شود. می‌گوییم فرموده «الدم نجس»

س: نه، این جا فرموده «لم يتصدّ الشارع بالتنبيه ...

ج: بالتنبيه به چی؟ به این که شما دارید اشتباه می‌کنید. این غیر مصداق مصداق است یا مصداق غیر مصداق است. تنبيه نکرده برای این که چیزی را که شما مصداق نمی‌دانید مصداق است. یا چیزی را که مصداق می‌دانید مصداق نیست. تنبيه نکرده. حالا که تنبيه نکرده معلوم می‌شود چیه؟ معلوم می‌شود در آن جا که غیر مصداق را مصداق شمرده‌اند، پس معلوم می‌شود این را الحاق حکمی کرده. یعنی فرموده یک مد بدهید. یک مد واقعی یا یک مدی که یا مقداری که «یرونة الناس مدًا و لو لم یکن مدًا فی الواقع» درست؟

س: استاد، موضوعی می‌شود دیگه.

ج: نمی‌فهم شما چی می‌فرمایید. موضوعی می‌شود یعنی چه؟

س: خب شارع می‌توانست بگوید که مثلاً ...

ج: خب نگفته، حالا که نگفته معلوم می‌شود قبول کرده دیگه. می‌توانست بگوید. بله، شارع قدرت دارد بگوید. حالا نگفته. حالا که نگفت چی می‌شود؟

س: اطلاق ...

ج: اطلاق چی می‌شود؟

س: شارع یعنی عنوان واقعاً و حقیقتاً شامل هر دوتا مورد هست.

ج: نیست. ببینید؛ الان مگر نگفته یک مد طعام؟ یک مد طعام یعنی چی؟ یعنی یک مد گندم مثلاً. این الان یک مد که از عطاری رفته خریده، اگر فضولاتش، آن سنگریزه‌ها و آن کاه‌ها و آن گرد و غبارها و این‌ها از آن کم بکنیم ده سیر نمی‌شود. یک مثقال، دو مثقال کم است. این الان مصداق واقعی یک مد است؟ نیست. پس نمی‌توانیم بگوییم اطلاق این را گرفت. چون مصداق آن نیست که بگیرد آن را. اما از آن طرف شارع چون این جا تنبيه نفرموده، معلوم می‌شود این جا بالحکومة قبول کرده که این هم با این امثال او می‌شود. و چه جوری

درس فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ ۱۴۰۱/۰۹/۲۲

امثال او می‌شود؟ حالا این دیگه حالا داستانش مفصل است. حالا چه جوری مصداق او می‌شود؟ امثال او می‌شود؟ یا به این که بنابر مسلک عده‌ای از اصولیون می‌شود شارع به غیر فرد بگوید امثال آن شد. یک عده از بزرگان هم می‌گویند این معقول نیست پس از این کشف می‌کنیم که آن تکلیف از مد یک‌خرده وسیع‌تر است و مثلاً مرادش از آن مد، مدّ عرفی است نه مد واقعی، مد عرفی است و این آن وقت دیگر می‌شود مصداقش.

س:؟؟؟:۲۰:۱۶ تسامحات عرفیه؟؟ تسامح می‌کند، این ملاک است ...

ج: کی گفته چنین حرفی را؟

س:

ج: حالا همه‌ی شنیده‌ها که درست نیست. بله اتفاقاً همین قید را زدند که باید غفلت عمومی باشد. همشهری یعنی افتخار یزد شما مرحوم آیت‌الله یزدی آقای حائری یزدی قدس سره به کلماتش مراجعه کنید، شرح عروه و این‌ها ایشان اصلاً تقیید کرده، فرموده باید این جوری باشد.

خب می‌فرمایند که «و كأنه لأجل ذلك» که اجل ذلك، ذلك مشاراً الیه آن چی هست؟ عدم بعد جواز تبعیت شک و عالم بالخلاف «و كأنه لأجل ذلك أفتی بعض الفقهاء بكفاية اعطاء ما يراه العرف مدّاً من الطعام فی باب الفدية و الكفارة، مع أنه» با این که «إذا كسر الفضولات المتعارفة» مثل سنگریزه‌هایی که همراهش است، خاک و خاشاکی که همراهش است «قد يقصر عن المدّ» این از مد و یک ده سیر کمتر خواهد شد، این جا می‌بینید چطور است؟ این جا غیر فرد را عرف فرد می‌بیند شارع هم هیچی نگفته یا «أو أفتی بعدم نجاسة لون الدم مثلاً مع أنّ مقتضى البرهان وجود الدم معه.» با این که مقتضی برهان این است که با این رنگ دم وجود دارد اما عرف غافل از این جهت است، شارع هم هیچی نگفته، مردم با همین لباس می‌روند نماز می‌خوانند بلکه روایاتی داریم که در مورد پارچه‌هایی که بانوان استفاده می‌کنند برای ایام خاص‌شان فرموده اشکالی ندارد، اگر دل‌تان می‌خواهد ببینید مثلاً رنگش سرخ شده فلان شده ولی طبع‌تان نمی‌پسندند با رنگ دیگری رنگ آمیزی اش بکنید که آن لکه‌ها مثلاً؟؟؟:۲۰:۱۸ درست است، نماز با آن درست است پاک است طاهر است. پس این جا می‌بینیم که شارع علی خلاف این که این جا دم وجود دارد به حکم برهان شارع؛ مرحوم شهید صدر البته در بحث استصحاب

درس فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظله

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ ۱۴۰۱/۰۹/۲۲

در اصول یک احتمال دیگری هم دادند و آن این است که اصلاً دم برای مطلق جوهری که اسمش را می‌گذاریم دم وضع نشده باشد، اصلاً قصور در آن جاست. این عرف اصلاً به این دم نمی‌گوید نه این که واقعاً این دم است و عرف توجه به آن ندارد، این یک حرف آخری است. یک وقت ما می‌گوییم نه این هم دم است، دم وضع شده برای یک معنایی که شامل این هم می‌شود. یک وقت می‌آییم می‌گوییم نه، اصلاً این واژه یک معنایی دارد که شامل این‌ها اصلاً نمی‌شود ولو برهان بگویند این؟؟؟۱۴:۱۹، این جوهری که این جا وجود دارد اسمش دم نیست در عرف. خب اگر این را گفتیم دیگر آن وقت این مثال برای این جا نمی‌شود ...

س:

ج: خونابه یک چیز دیگری است، خون مخلوط به، مایع و خون مخلوط است آن جا به همدیگر ...

س: نه وقتی که دارد شکل می‌گیرد آن هم قطعاً خونی توی آن هست که ...

ج: خب اگر خون توی آن هست که خون است دیگر، آن که نجس است ...

س: ۱۹:۴۰

ج: کی می‌گوید نجس نیست؟ اگر خون همراهش هست همه می‌گویند نجس است ...

س: خون نیست حاج آقا زخم است، اگر یک موقع آب به آن بخورد که نجس نیست ...

ج: این فتوای جدیدی است. اگر شما می‌فرمایید دم همراهش هست ...

س:؟؟؟ آن زخمی که دارد بسته می‌شود ...

ج: می‌دانم آن زردابه‌ای که وجود دارد می‌فرمایید یک ماده‌ی دیگری است غیر از دم، بله پاک است، اما اگر

می‌فرمایید نه این مخلوط به دم است نجس است. توجه فرمودید؟

س:؟؟؟ ۲۰ فرمایش شهید صدر را که فرمودید می‌گوییم این هم کسی هم نمی‌گوید این خون است ...

ج: کسی نمی‌گوید خون است یعنی چی؟ یعنی آن زردابه درست است اما نه از باب اشتباه است اصلاً خون

نیست این، این یک مایع دیگری است.

خب الاشکال الثانی ...

درس فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ ۱۴۰۱/۰۹/۲۲

س: آقا تطبیق این اشکال دوم «و اما ما افید» در بحث؟؟؟ چی می‌شود؟

ج: پس بنابراین نتیجه این زید را ما این‌جا احتیاج به آن نداریم این به‌خاطر این‌که آن کبری گفته شد این تنبیهی است برای این‌که آن بخش را نمی‌توانیم بپذیریم، اما این‌جا این است که پس این‌جا این‌جوری شد باطل باطل عرفی شد درست؟ حق هم پس حق عرفی شد. این باطل و حق یعنی آن تقریب استدلال این بود، جواب اصلی ما چیه؟ این است که نه باطل باطل عرفی نیست باطل باطل واقعی است توجه فرمودید؟ و وقتی باطل باطل واقعی شد ما نمی‌توانیم آن‌جایی که شک داریم باطل واقعی هست یا نه به این تمسک کنیم. انقلت: که شما بفرمایید که چی؟ بگویید خب مردم همه غافل هستند می‌گویند این باطل است یا عکسش را مردم غافل هستند می‌گویند حق است. جواب این است که این مطلب نسبت به باطل و حق اگر در زمان شارع بود که شارع می‌توانست تنبیه بفرماید آن‌جا اگر شما مصداقی را پیدا کردید که همه می‌گویند باطلاً ولو این‌که خطا کردند یا همه می‌گویند حقاً ولو خطا کرده باشند. ولی فی مرئی و منظر معصوم است که می‌تواند تنبیه کند آن‌جا می‌گوییم بله که می‌شود مثل موارد. اما اگر یک امر مستحدثی است، امروز شارع در میان مردم نیست، مصالح و موانعی وجود دارد که در میان مردم نیست الان بگوییم که خب شارع بیاید تنبیه کند، خب چه جور تنبیه کند؟ پس الان اگر همگان هم بگویند این باطل است یا همگان هم بگویند این حق است الان باز فایده‌ای ندارد، داخل در این ذیل نمی‌شود.

«الاشکال الثانی، ان حکم العرف و العقلاء بکون شیء باطلاً أو حقاً معلق علی عدم حکم من الشارع الاقدس بخلافه» اشکال دومی که این‌جا وجود دارد که اصل این اشکال اهم از افاضات خود حضرت امام قدس سره هست در بیع‌شان و بعض موارد، این است که می‌فرمایند مراد ما از عقلاء که این‌جا می‌گوییم عقلای متدین، متدین به این معنا نه مسلمان، عقلایی است که خدا را قبول دارند این است مقصود ما از عقلاء. عقلایی که خدا را قبول دارند وقتی می‌گویند یک چیزی حق است یک چیزی می‌گویند باطل است توی ضمیر آن‌ها یک تعلیقی وجود دارد، یعنی ما این را باطل می‌دانیم مگر خدا بگوید حق است یا می‌گوییم حق است مگر خدا بگوید باطل است. پس چنین تعلیقی در نفوس وجود دارد. و نمی‌گویند ما می‌گوییم حق است خدا بفرماید حق

درس فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ ۱۴۰۱/۰۹/۲۲

است یا بفرماید باطل است، ما می‌گوییم باطل است خدا هرچی بخواهد بفرماید معاذ الله، چه بفرماید باطل است چه بگوید حق است، نه، می‌گویند ما به عقول مان می‌آید که این حق است، ولی ما که واقف به همه‌ی مصالح و مفساد نیستیم، ما می‌گوییم حق است مگر این که خدا بفرماید حق نیست. یا می‌گوییم این باطل است، ما هم بحسب عقول ناقص خودمان می‌گوییم باطل است، مگر این که خدا بفرماید نه باطل نیست حق است. پس چنین تعلیقی وجود دارد، بنابراین ما باطل را باطل عرفی معنا می‌کنیم، حق را هم حق عرفی معنا می‌کنیم ولی می‌گوییم این حق حقانیتش معلق است، باطل باطلیتش معلق است. وقتی این جور شد قهراً تمسک به دلیل در شبهه‌ی چی می‌شود؟ مصداقیه می‌شود. برای این که الان می‌گوییم خب بانک‌ها مردم می‌گویند حق است ولی مگر خدا بگوید حق نیست. ما چه می‌دانیم شاید خدا فرموده باشد حق نیست. ما می‌گوییم فلان چیز باطل است مگر خدا بفرماید حق است. پس بنابراین الان تمسک به دلیل می‌شود تمسک به دلیل می‌شود تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه‌ی خود دلیل.

س: حاج آقا اگر فحص کردیم و پیدا نکردیم ...

ج: فحص کردیم پیدا نکردیم، چون الان راه نداریم، شاید الان پیش حضرت بقیة الله ارواحنا فداه باشد، ما راه نداریم الان. پس دلیل نمی‌توانیم تمسک کنیم مصداق نمی‌دانیم این هست یا نه؟

«الاشکال الثانی، انّ حکم العرف و العقلاء بکون شیء باطلاً أو حقاً» این معلق است و مرتبط است بر «عدم حکم من الشارع الاقدس بخلافه، فإنّ المراد من العرف و العقلاء هم الخاضعون لله تعالی» آن‌هایی که اصلاً در مقابل خدا خاضع هستند، فروتن هستند، پذیرا هستند فرمایش خدای متعال را «و الذین یرونه مالکاً حقیقیاً» عرف عقلائی که خدای متعال را مالک حقیقی می‌دانند که برای او تصرف در اموال و نفوس است، این‌ها «فیکون المحيط محیط التوحید» آن‌ها می‌گویند مثلاً بنابراین چون مقصود ما از عقلاء و عرف این است پس محیطی که در آن داریم صحبت می‌کنیم محیط توحید است «لا الإلحاد و عدم الاعتناء بالمبادئ» به مبادی خلقت که خدای متعال باشد.

خب این حاشیه «قد صرح الامام السيد الخميني رحمه الله بهذا التعليق» که این معلق است حق و باطل عرفی معلق است «بالنسبة الى الباطل في بعض الموارد من كتاب البيع. و يظهر من الشيخ الاعظم في كتاب المكاسب و بعض الأعلام في ارشاد الطالب.» یعنی سه نفر از اساتید شیخ اعظم، امام و بعضی اعلام در ارشاد الطالب یعنی شیخنا الاستاد تبریزی اینها گفتند بله باطل این تعلیق در آن وجود دارد. بنابراین «فالعقلاء مثلاً يحكمون بأنّ اكل المارّة من الثمرة الممرور بها أكلٌ بالباطل» می گوید از باغ مردم داری رد می شوی شاخه های گلابی و سیب و انگور و اینها افتاده توی این طرف توی مسیر است، خب مردم می گویند مال مردم است اگر اجازه نمی دهد حق نداری بخوری، این باطل است، اکل مال به باطل است. اما شارع چی فرموده؟ حق المارّة است. حتی بعضی ها می گویند ادله مقتضایش این است که حتی او بیاید بگوید راضی نیستم، می گوید خب راضی نباش خدا اجازه داده. یا مثل آن آیه ای که از خانه ی یک عده ای فرموده اشکالی ندارد دیگر، بروید خانه ی بعضی از ارحام و اقوام و اینها، فرموده آنجا که رفتید می توانید، می گوید خدا اجازه داده خب راضی نباش. یا مرور از اراضی متسعه، خب یک کسی مثلاً چند هکتار زمین حالا دیوار هم ندارد، حالا ما می خواهیم از این جا رد بشویم، اجازه نمی خواهد، فلذا این خیابان هایی که ساخته شد و پرداخته شد زمان طاغوت خب کلی از اموال مردم را راضی هم نبودند گرفتند خیابان کردند، ان شاء الله حالا این کارها را نمی کنند. مرحوم آقای تبریزی از همین اراضی متسعه درست می کرد می گفت می شود اراضی متسعه اینها بهم وصل است دیگر مالکش هم بگوید راضی نیستم خدا اجازه داده که مالک الملوک است در اراضی متسعه اشکالی ندارد.

س: ۲۸:۱۰

ج: در چی؟ در این که هر جا خدا اجازه داد اشکال ندارد.

«فالعقلاء مثلاً يحكمون بأنّ اكل المارّة من الثمرة الممرور بها» از ثمره ای که مرور به او انجام می شود «أكل بالباطل لو لا إذن الشارع» مگر این که شارع اذن بدهد «و به» و به آن اذن شارع «يخرج عن البطلان» اصلاً از بطلان خارج می شود نه این که تخصیص می زنیم این باطل اشکال دارد همه جا الا این باطل، این جور نمی گویند عقلاء، می گویند دیگر اصلاً باطل نیست. پس باطل را باطل بودن را معلق می دانند به این که شارع

درس فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ ۱۴۰۱/۰۹/۲۲

اذن ندهد؛ اما اگر شارع اذن داد دیگر اصلاً باطل نیست نه تخصیص می خورد نه استثناء می خورد اصلاً موضوعاً نیست. «و به یخرج عن البطان و کذا الاخذ بالشفعة» خب یک کسی آمده خانه اش را... زمین، حالا خانه محل کلام است، زمین زراعی دارد فروخته یک زمین زراعی کنار این است یک نفر دیگر، خب مردم می گویند خب بابا آن بنده ی خدا آمده این جا را خریده دیگر مالک شده دیگر. ولی شارع می گوید چی؟ می گویند اگر کسی بیاید زور بگوید آقا من می خواهم این زمین را از تو بگیرم حق ندارد، ولی شارع فرمود اخذ به شفعه اشکال ندارد، این همسایه ی این زمین می تواند پول آن زمین را بیاورد به این مشتری جدید بدهد و آن هم واجب است قبول کند حق استنکاف ندارد. پول را به او می دهد می گوید زمین را می خواهم.

س: شریک ...

ج: شریک بله دیگر، شریکی که، حالا همسایه ها هم بعضی روایات داریم همان حرف شما درست است آن که حالا همه می گویند شریک است.

خب در شریک این جور می گفتند. خب این هم پس می شود «و کذا الاخذ بالشفعة و الفسخ بالخیار و غیر ذلک» فسخ به خیار که شارع قرار داده، یک جاهایی را خیار مجلس، توی عقلاء نیست خیار مجلس ولی شارع می گوید «البیعان بالخیار ما لم یتفرقا» این ها می گویند آقا این جاها می گویند باطل است مگر شارع بگوید، وقت شارع گفت دیگر می گویند حق است و باطل نیست. خب «و بعد هذا التعلیق و احتمال حکم الشارع ببطلان ما یراه العرف حقاً تصیر الشبهة مصداقاً» بعد از این تعلیقی که در عقلاء وجود دارد و بعد احتمال حکم شارع به بطلان آن چیزی که عرف او را حق می داند «تصیر الشبهة مصداقاً» عرف الان می گویم آقا صندوق های کذا را حق می داند می گوید این ها حق است این ها می توانند مالک بشوند می توانند بخرند، می توانند بفروشند، می توانند قرض بدهند، بانک می گوید حق است، می تواند بخرد، می تواند بفروشد، می تواند مالک بشود و هكذا و هكذا. ولی ما می گویم که، عقلاء می گویند این حق است مگر این که شارع بگوید نه، و ما الان این جا نمی دانیم شارع فرموده نه یا آره.

س: ... ۲۰:۳۱

درس فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه
موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ ۱۴۰۱/۰۹/۲۲

ج: مفهوم چرا ...

س:

ج: نه نه یعنی مفهومش این است می گویند چیزی باطل است یا حق است این جور، توی خود آن مفهوم تقیید وجود دارد.

خب «فلا يمكن التمسك بالآية بهذا التقريب الثالث» حالا جواب الاشكال ان شاء الله

و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

پایان